پناهگاه شعر

گرکانی، فضل الله

ز خلق،هرگز از ستم دشمنان خلق‏ شعر است مأمنی که بدان می‏برم پناه‏ آن امن و عافیت که مراد دل من است‏ گردد نصیب من،همه در این پناهگاه‏ از آنچه روح را دهد آرام و اختیار موسیقی است و شعر بمن ساز گارتر ای بس«اثر»نهند بزرگان به یادگار کز شعر،هیچ‏یک نبود پایدارتر خلوتسرای شعر بهشتی است کاندر آن‏ بر گوش جان ز عالم معنی رسد سروش‏ جائی که از خلال قرون،رمز شور و عشق‏ درد آشنای دلشده را می‏رسد بگوش‏ آن سو شنیده می‏شود،آوای«رودکی» این سو،سروده‏های«محمد تقی بهار» آن گوشه پندها بدهد خندهء«عبید» این گوشه،موجها زند احساس«شهریار» «فردوسی»از حماسهء تاریخ دم زند و ز این حماسه قصدوی احیاء پارسی است‏ پی افکند ز شعر بر آن کاخ پرشکوه‏ کاستاد«دهخدا»ش بکار مهندسی است‏ در غرفه‏ای«نظامی»و«ایرج»نشسته‏اند دارند در بیان معانی،محاوره بر صفه‏ای از راه و روشهای انقلاب‏ باهم کنند«عارف»و«عشقی»مناظره‏ گرد«مولوی»بشوق چون ذره است گرد«شمس» «حافظ»بجذبه بازنگیر نظر ز دوست‏ عرفان و شعر چون بهم آمیخت لا جرم‏ این«دوست دوست،گوید و آن دیگر«اوست اوست» نسبت مده به شعر دروغ دغل که شعر آئینهء تمام نمای حقیقت است‏ «عین القضاة»در طلب حق شهید شد مانا که حق ملازم مرگ و شهادت است‏ غیراز طریق صدق و حقیقت نرفته‏اند «خاقانی»و«سنائی»و«سعدی»و«انوری» هم صادقانه راز درون بازگفته‏اند «مسعود سعد»و«ابن یمین»و«غضاثری» فرسنگهاست فاصله از نظم تا به شعر چه خشت زن،چه بی هنرانی که ناظم‏اند بر شاعر است پاس ستمدیده داشتن‏ هرجا که کجروان ستمکار حاکم‏اند نوجوئی و نوآوری آئین شاعری است‏ شعری که نیست نو،نپذیرد قبول عام‏ نو بوده است شعر کهن هم،به وقت خویش‏ زانرو هنوز از شعرا می‏برند.